



15 جنوری 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان

(بخش نهم)

(ادامه مبحث: لویه جرگه های حزب دموکراتیک خلق زیر نفوذ شوروی)

چرا شوروی داکتر نجیب را به قدرت رسانید؟

درباره اینکه نجیب چگونه به قدرت رسید و قدم بقدم از ریاست خاد تا ریاست جمهوری کشور ارتقا داده شد، قبلاً در آغاز این مبحث بطور مختصر مطالبی بیان گردید و اما در این قسمت به چند نکته عمده اشاره میشود تا از یکطرف هدف شوروی در تغییر مقام رهبری رژیم از کارمل به نجیب روشن شود و از طرف دیگر دست دراز و مستقیم آنها در گماشتن پیروان شان وضاحت مزید یابد. همچنان اینکه چگونه او امر صادره مقامات عالی شوروی را گماشتگان شان در افغانستان مطیعانه به منصفه اجراء میگذاشتند و آنها در قالب پلینومها، لویه جرگه ها، انتخابات و غیره جلوگر می ساختند، موضوعی دیگر نیست که باز هم در اینجا به اختصار بیان میشود. امروز بعضی ها میکوشند تا از نجیب یک شخصیت ملی بتراشند و از سخنرانی های آتشین او یاد میکنند تا برای او در تاریخ جایگاه یک قهرمان را خالی سازند، ولی این تلاش ها مثل خاک خشک است که به دیوار نمی چسبد. اگرچه ذکر بعضی مطالب در این ارتباط از اصل موضوع یعنی مبحث لویه جرگه ها کمی دورتر میرود، اما به منظور روشن شدن حقایق تاریخی بیان آن لازمی پنداشته میشود:

طوریکه قبلاً در آغاز این مبحث زیر عنوان "پس منظر کودتای ثور" خاطر نشان گردید، با مرگ بریژنف (حامی کارمل) و رویکار آمدن "اندروپوف" در نوامبر 1982 جهان بینی زعامت شوروی در قبال حوادث افغانستان تغییر کرد. با آنکه اندروپوف بر شدت جنگ افزود، اما اشغال افغانستان را یک اشتباه بزرگ میدانست و در صدد آن بود که قوای شوروی را از افغانستان بیرون کند. او میخواست ببرک کارمل را که مطیع نظر بریژنف بود، از قدرت در کابل برکنار کند و بجای او داکتر نجیب رئیس "خاد" را بگمارد، اما مرگ برایش مجال نداد. با مرگ او در ماه فبروری 1984 "چرننکو" که پیرو خط بریژنف بود، در شوروی به قدرت رسید و از کارمل حمایت کرد و به منظور تشدید عملیات نظامی به قوای شوروی در افغانستان افزود، چنانکه در آن وقت تعداد مجموعی قوا بالغ بر 120 هزار نفر گردید. اما وقتی "گرباچف" به حیث پیرو خط "اندروپوف" در 1985 رویکار آمد، با آنکه جنگ هنوز هم شدت داشت، ولی اوضاع سیاسی روبه تغییر گذاشت، زیرا شوروی دیگر توان پیش بردن جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی با امریکا را نداشت و بحران عمیق اقتصادی آن کشور را به خطر جدی مواجه ساخته بود.

گرباچف برای نجات کشورش از این بحران خطیر ناشی از درگیری در افغانستان که آنرا بیک "زخم خونبار" تشبیه کرد، راهی نداشت جز کنار آمدن با امریکا و ختم جنگ سرد. مگر مانع عمده در این راه موضوع افغانستان بود. روی این دلیل گرباچف در نوامبر 1985 کارمل را با هیئت معیتی او

د پانو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

که نجیب رئیس خاد و عضو بیروی سیاسی برای اولین بار جزء همچو هیئت بلند پایه بود، به مسکو فراخواند و به او مشکلات کشورش را مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان مطرح کرد. کارمل با آن چندان توافق نشان نداد. گرباچف در این رابطه به راه دراز مفاهمه که از طریق ملل متحد در "ژینوا" از ماه جون 1982 آغاز شده و نتیجه نداده بود، چشم امید داشت تا از آن طریق به نحوی آبرومندانه پای کشورش را از این گرداب مهیب و خونبار بیرون کشد.

عبدالوکیل - یکی از فعالان جدی و مشهور شاخه پرچم (وزیرمالیه و وزیر خارجه) اخیراً کتاب قطوری در دو جلد تحت عنوان "از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان" نوشته وطی فصل هفتم راجع به سبکدوشی ببرک کارمل و نصب نجیب بجای او توسط مقامات شوروی اعترافاتی دارد که در خور دقت و تأمل است. او در یک قسمت می نویسد: «گرباچف بعد از ملاقات با نجیب الله و کسب اطمینان از مسئولین ک.گ.ب، در مورد جانشین ساختن نجیب الله به جای ببرک کارمل تصمیم گرفت تا هرچه عاجلتر دست به کار شود. ابتداء گرباچف بنا بر پیشنهاد گریچکوف ک.گ.ب، به سرمشاوور خاد کلیاگین، سفیر اتحاد شوروی تابیف و سرمشاوور کمیته مرکزی ویکتور پتروویچ در کابل دستور داد تا نجیب الله را بعوض ببرک کارمل بقدرت برسانند. درگام اول آنها دست بکار شدند تا ببرک را تشویق و اغفال نمایند تا بخاطر بهبود هرچه بیشتر تحرک در کار ارگانهای قوای مسلح یکی از اعضای جوانتر و با انرژی تر بیروی سیاسی را به دارالانشای کمیته مرکزی بیاورد و آنها برای این پست نجیب الله را سفارش کردند و ببرک کارمل بدون آنکه بداند در عقب این پیشنهاد مسئولین اتحاد شوروی چه نهفته است، با آنها موافقت نشان داد، زیرا به آنها سخت باور داشت. بنا بر این نجیب در اواخر سال 1985 در جلسه پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی بحیث منشی کمیته مرکزی در امور نظامی و عدل و دفاع برای رهبری وزارت های قوای مسلح توظیف گردید و غلام فاروق یعقوبی بجای او بحیث وزیر امنیت دولتی تعیین شد.» (عبدالوکیل: "از پادشاهی مطلقه الی سقوط ج.د.ا"، جلد اول، کابل، چاپ اول، 1395، صفحه 452)

عبدالوکیل می افزاید: «قبل از دائر شدن پلینوم هژدهم، ببرک کارمل در ماه اپریل 1986 به بهانه تداوی غرض ملاقات به مسکو فرا خوانده شد و در آنجا راجع به ضرورت کناره گیری اش از مقام رهبری حزب با وی مذاکرات صورت گرفت... ببرک از دوستان اتحاد شوروی خود وقت خواست تا به کابل برود و با رفقای رهبری حزب مشورت های را در این مورد انجام دهد. اما رهبری شوروی به این پیشنهادات کارمل وقعی نگذاشتند و قبل از آنکه ببرک کارمل به کابل برسد، معاون ک.گ.ب با عده یی از همکاران خود پیشتر از وی به کابل رسیده بودند و زمینه را برای سبکدوشی ببرک کارمل آماده نموده بودند. روزیکه کارمل از مسکو به کابل رسید، هواخواهان او که در حزب کم نبودند، از موصوف پذیرائی گرم به عمل آوردند و این یک مانوری بود تا به شورویها نشان دهند که دست به تغییرات پیش از وقت در رهبری حزب نزنند، ولی گرباچف تصمیم خود را گرفته بود.» (مأخذ فوق... صفحه 454)

عبدالوکیل در مورد چگونگی جانشینی نجیب بجای کارمل در پلینوم هژدهم حزب مورخ 15 ثور 1365 (4 می 1986) چنین می نویسد: «در بیرون ارگ طرفداران زیاد کارمل در روز آمدن موصوف از مسکو تجمع نموده بودند و دست به تظاهرات زدند و نیروهای امنیتی یک عده یی را برای مدت مؤقت دستگیر نمودند و با نشان دادن قوت و زور آنها را وادار به عقب نشینی از موضع شان نمودند. پلینوم در فضای متشنج، فشار و تهدید به کار خود آغاز نمود. جلسه را نوراحمد نور و صالح محمد زیری رهبری مینمودند. متن استعفی نامه ببرک کارمل قرائت شد. عبدالمجید سربلند و

نظام الدین تهذیب در جلسه به پا خاستند و خواستار شدند که ببرک کارمل خود در جلسه باید حضور یابد و استعفی نامه خویش را خود تقدیم جلسه نماید و هم دلایل آنرا برای ما توضیح دهد. محمود بریالی و داکترانهیتا راتبزاد اعضای بیروی سیاسی در جلسه حاضر نگردیدند. وضع روحی و روانی اکثریت پرچمی ها بسیار خراب بود و رأی خود را بنابر ترس از نمایندگان ارگانهای شوروی تبارز داده نمی توانستند. بالاخره نجیب الله از جانب اشتراک کنندگان پلینوم هژدهم به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. «(مأخذ فوق... صفحه 455 - 456)

ببرک کارمل تا تاریخ 20 نوامبر 1986 در مقام ریاست شورای انقلابی قرار داشت، ولی موجودیت او در کابل در این مقام برای نجیب در دسر ساز بود. باز هم به قول عبدالوکیل: «سرانجام ببرک کارمل بطور اجبار علیرغم خواست خودش، بنابر تقاضای مکرر و پافشاری نجیب الله، رهبری اتحاد شوروی و شخص گارباچف موافقه نمودند که به مسکو فرستاده شود. حاجی محمد چمکنی یکی از شخصیت های غیرحزبی [؟؟] بحیث کفیل رئیس شورای انقلابی از تاریخ 20 نوامبر 1986 تا تاریخ 30 سپتمبر 1987 در این مقام قرار گرفت. بعداً نجیب الله بحیث رئیس شورای انقلابی اعلام گردید و حاجی محمد چمکنی بحیث معاون شورای انقلابی برگزیده شد. سپس بزودی در لوی جرگه که بتاريخ 29 و 30 نوامبر 1987 دائر گردید، نجیب الله برای هفت سال بحیث رئیس جمهور افغانستان [؟؟] انتخاب شد.» (مأخذ فوق... صفحه 466)

اعتقاد و باورمندی ایدئولوژیک و سیاسی نجیب را به سوسیالیسم و اتحاد شوروی میتوان از وراى بیانات او پس از اعلام مشی مصالحه ملی به وضاحت درک کرد که به مناسبت هفتاد دومین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتوبر در کاخ کرملن در مسکو ایراد نمود. او در یک قسمت بیانیه خود گفت: «رفیق عزیز گارباچف! انقلابیون و لنینست های پرافتخار! در اکتوبر سال 1917 آفتاب زندگی جدید در سیاره ما درخشید که اشعه آن قلب میلونها انسان را گرمی بخشید و راه آنان را بسوی جامعه مبتنی بر برابری و برادری و عدالت روشن ساخت. هفتاد سالگی انقلاب اکتوبر کبیر جشنی است که سرحد و مرز نمی شناسد. انقلابیون و وطن پرستان افغانستان یکجا با تمام انسان های صادق جهان، قلوب خویشرا در برابر آن می گشایند... در وطن ما میگویند "دوست پدر، میراث فرزند است"، فرزندان جسور افغانستان که درفش انقلاب ملی و دموکراتیک ثور را در کشور برافراشته اند، به عنعنات پدران و نیاکان خویش پابند بوده و از قلبی به قلبی دوستی خلل ناپذیر مردمان ما را انتقال میدهند. این دوستی منبع فنا ناپذیر تفکر لنینی و غنی ترین تجربه هفتاد ساله مبارزه و کار مردم اتحاد شوروی را در برابر ما می گشاید. ما افتخار میکنیم که سیاست مصالحه ملی از نخستین فرمان لنین "در مورد صلح" سرچشمه میگیرد و برآموزش لنینی در مورد سازشها بنا یافته است. ما ادعای این سیاست را نمیکنیم، ما صرف به تحقق کامل آن در عمل می پردازیم.»

نجیب در ادامه بیانیه خود گفت: «برادران و خواهران عزیز! کمکهای شما بمعنی قهرمانی های جاودان سربازان انترناسیونالیست شما در سرزمین افغانستان میباشد. مردم ما برای قرنهای سپاسگذاری عمیق خود را در برابر سرباز اتحاد شوروی که هزاران کودک، زنان، پیرمردان را از مرگ خونین و خودکشور را از نابودی حتمی نجات داده اند، حفظ خواهند نمود... بگذار نام لنین در دل قرون جاودانه باشد. بگذار دوستی خلل ناپذیر مردمان افغانستان و اتحاد شوروی چون صخره محکم و استوار باشد. بگذار نام حزب لنینی حزب بلشویکها، حزب کمونیستها که تاریخ را به نفع انسان زحمتکش و بشریت تکان و تغییر داده است و در پیشاپیش آن قرار گرفته است، همیشه در دستان توانا و نیرومند باشد.» (مأخذ فوق... صفحه 460، متن مکمل بیانیه دیده شود در روزنامه انیس همانوقت)

د پانو شمیره: له 3 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

اولین سفر رسمی نجیب و هیئت معیتی او به مسکو که بتاريخ 20 الی 23 قوس 1365 (10 الی 13 دسمبر 1986) صورت گرفت، گرباچف راجعه تصمیم کشورش مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان طی دو سال آینده اطلاع داد. او ضمناً با شرح پالیسی جدید شوروی که گفت حتی پس از خروج قواء بازهم افغانستان را تنها نمی گذارند، نکاتی را برای نجیب گوشزد کرد که باید در اجرای آن تلاش کند. این پالیسی جدید را میتوان بطورکل چنین خلاصه کرد:

خروج رسمی قوای شوروی از افغانستان موجب میشود تا راه تفاهم با امریکا و غرب باز گردد؛ با خروج قواء پیشبرد جنگ مسلماً بدوش مردم افغانستان یعنی جنگ افغان با افغان می افتد؛ لذا لازم است تا جنگ از مبنای حزبی بر مبنای جنگ قومی تغییر کند؛ به این منظور باید بین اقوام افغانستان نفوذ کرد و با استفاده از نام "ملیت ها" به تشکیل قطعات نظامی قومی بنام ملیشه در خدمت رژیم پرداخت؛ در عین زمان در بین تنظیم های جهادی طوری رخنه کرد که موجب تضعیف جبهه مقاومت و بی اعتبار ساختن جهاد شود و یکی را در برابر دیگر تحریک نمود؛ با پیش کشیدن حمایت از دین سعی کرد تا عده ای از حزب ها را در لباس علمای اسلام جلوه گر ساخت و شورای به اصطلاح "علماء و روحانیون" را بیشتر گسترش داد؛ پیشنهاد های فریبنده و ظاهری را به منظور جلب و جذب قوه های جهادی و فراهم آوری زمینه های همکاری و ائتلاف با آنها ارائه کرد؛ یک حکومت ائتلافی را با تعدادی از مخالفان بنام حکومت "وحدت ملی" که در مرکز آن بازهم گماشتگان شوروی قرار داشته باشند، تشکیل کرد؛ و بالاخره هرگاه این اقدامات نتیجه مطلوب بار نیاورند، آن وقت افغانستان مثل ویتنام و کوریا به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردد که در شمال گماشتگان شوروی و در جنوب مخالفان حکومت کنند.

نجیب پس از برگشت از سفر خود از مسکو به تاسی از پالیسی جدید شوروی و هدایات گرباچف بتاريخ 14 جدی 1365 (3 جنوری 1987) سیاست به اصطلاح "مصالحه ملی" را ضمن پیشنهاد تشکیل یک حکومت ائتلافی با مخالفین اعلام کرد. نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" در مورد مصالحه ملی می نویسد: «در پلینوم های کمیته مرکزی حزب که یکی بعد دیگر دائر میگردید، مخصوصاً در پلینوم نهم کمیته مرکزی حزب تصمیم داکتر نجیب را مبنی بر دعوت از تمام نیروهای درگیر جنگ و روشنفکرانی که در غرب زندگی میکردند، بخاطر اشتراک در ساختمان یک دولت [حکومت] ائتلافی با پایه های وسیع اجتماعی مورد تائید تمام اعضای پلینوم قرار گرفت و آن به سیاست جاری حزب و دولت جمهوری افغانستان تبدیل گردید. کلمه مصالحه ملی که اساسات آن توسط کارمل در "تیزس ها ده گانه" از موضع قدرت مطرح شده بود، برای اولین بار از موضع ضعف و سازش که کارمل با آن مخالفت میکرد، توسط وی استعمال شد و پروگرام مصالحه ملی مقدمات سازش داکتر نجیب الله را با رهبران مجاهدین تشکیل داد. این پروگرام در روز اول [سوم] جنوری سال 1987 اعلام شد که نکات اساسی آن قرار ذیل بود: - آتش بس یک جانبه شش ماهه؛ - تشکیل یک حکومت "وحدت ملی" که نمایندگان اپوزیسیون نیز در آن اشتراک داشته باشند؛ - بازگشت پنج ملیون مهاجر از پاکستان و ایران.»

نبی عظیمی در ادامه می افزاید: «برای تطبیق مصالحه ملی یک کمیسیون عالی مصالحه تأسیس شد که دارای شعبات متعدد در سرتاسر افغانستان بود. تبلیغات وسیع مطبوعات و رسانه های گروهی بکار افتاد. وزارت عودت کنندگان تأسیس شد. به کمیسیون های مصالحه وظیفه داده شد تا از طریق مذاکرات، فرستادن نامه ها، پیام ها با دوستان و خویشاوندان در حال جنگ و تبعید خویش پیام صلح

حکومت به آنها رسانیده شود. نجیب الله آماده گردید تا با رهبران درحال جنگ با دولت [رژیم] خویش در یک کشور بیطرف ملاقات نماید.» (عظیمی، نبی: "اردو و سیاست" ... صفحه 331 - 332)

با وجود تلاش زیاد نجیب برای جلب تفاهم در قبال مصالحه ملی، نه تنها تنظیمهای هفتگانه جهادی اشتراک در همچو حکومت ائتلافی را رد کردند، بلکه این پیشنهاد از طرف یک تعداد شخصیت ها حزبی و دولتی بخصوص تعدادی از خلقی ها و نیز طرفداران ببرک کارمل در داخل رژیم نیز مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

نجیب خواست برطبق هدایت مقامات شوروی اقدامات بعدی را از مجرای قانونی مشروعیت بخشد تا برای اطمینان خاطر تنظیمهای جهادی زمینه اعتماد را فراهم سازد و ازطرف دیگر زبان انتقاد مخالفین حزبی را کوتاه سازد. همان بود که او موضوع تدوین قانون اساسی را مطرح ساخت و بتاريخ 26 فبروری 1986 براساس یک فرمان شورای انقلابی یک کمیسیون 75 عضوی را تعیین کرد تا مسوده قانون اساسی را تهیه و آنرا به لویه جرگه ارائه نماید. اعضای این کمیسیون متشکل بودند از نمایندگان یگانه حزب برسر اقتدار (حزب دموکراتیک خلق) و تعدادی از وابستگان گروههای اقتصادی و اجتماعی به شمول عده ای زیر نام علماء و روحانیون و نیز شخصیت های محلی که همه به نحوی از انحاء تحت تأثیر حزب قرار داشتند. در ماه مارچ 1986 کمیسیون یک کمیته کاری را برگزید تا متن مقدماتی مسوده را ترتیب دهد که اینکار در ماه اپریل 1987 تکمیل گردید و متن مسوده بغرض نظر دهی عوام به نشر رسید.

همچنان نجیب از مجاهدین نیز تقاضا کرد تا در این کمیسیون شرکت کنند، ولی آنها نپذیرفتند. در این ارتباط قابل ذکر میدانم که داکتر عزیزالله لودین - در آنوقت به حیث مشاور ارشد سیاسی حکومت ائتلافی مجاهدین در پشاور، وظیفه گرفت تا پیشنهاد مصالحه ملی نجیب را مورد بررسی قرار دهد و نظر خود را در زمینه ابراز دارد. او رساله در 42 صفحه نوشت و به تاریخ 22 فبروری 1987 به حکومت مجاهدین تقدیم نمود. به نظر او پیشنهاد "مصالحه ملی" در واقع یک ترفند سیاسی بیش نبود که از طرف رژیم کابل به هدایت مسکو و به هدف فریب مردم تهیه شده بود. داکتر لودین دلائلی را ارائه کرد که رژیم کابل آنچه میگوید، خود در آن عمل نمیکند. (در صورت مساعدت فرصت این رساله را با دیگر ضمایم به منظور توضیح مزید مصالحه ملی بعداً به نشر خواهم رسانید - کاظم).

تدویر لویه جرگه و تصویب قانون اساسی:

بتاریخ 21 ثور 1357 (10 مارچ 1978) یعنی دو هفته بعد از کودتای ثور نورمحمد تره کی برطبق فیصله شورای انقلابی با صدور فرمان شماره سوم قانون اساسی دوره شهید محمد داؤد، مصوبه لویه جرگه سال 1355 دولت جمهوری افغانستان را لغو کرد. اگرچه در ماه جدی سال 1359 هنگامیکه ببرک کارمل بقدرت رسید و شورای انقلابی اصول اساسی مؤقت ج.د.ا. را در 68 ماده تصویب کرد، افغانستان طی مدت ده سال فاقد قانون اساسی و فاقد پارلمان بود. در این مدت تمام قوانین از طریق مراجع حزبی بخصوص شورای انقلابی به تصویب میرسید و با امضای رئیس آن شورا که در راس رژیم قرار داشت، نافذ میگردد. این اولین بار بود که داکتر نجیب روی مجبوریتهای ناشی از تغییرات در اتحاد شوروی و بنابر توصیه مقامات آن کشور بخصوص هدایات گرباچف، آوردن یک تحول جدی را در افغانستان حین خروج قوای شوروی از افغانستان و نیز بعد از خروج قواء لازم دید و خواست به تاسی از اجرای برنامه مصالحه ملی و جلب اعتماد مردم به رژیم، لویه جرگه را دائر کند. نجیب برای اینکار دستور داد تا مقدمات تدویر یک لویه

جرگه فرهم شود. همان بود که لویه جرگه با اشتراک 1500 نفر بتاريخ 8 و 9 قوس 1366 (29 و 30 نوامبر 1987) در شهر کابل دائر گردید و اولین قانون اساسی رژیم خلقی - پرچمی را تحت زعامت داکتر نجیب به تصویب رسانید.

نگاهی مختصر به اهم مطالب مندرج قانون اساسی 1366 (1987):

قانون اساسی این دوره مشتمل بریک مقدمه، 13 فصل و جمعاً دارای 149 ماده بود. دریک قسمت مقدمه البته بعد از ذکر "بسم الله الرحمن الرحيم" آمده است: «تحوالاتی که درسالهای اخیر رونما گردیده، شرایطی مساعدی را برای انکشاف واقعی کشور و رفاه مردم به بار آورده است. دراین مرحله حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حیث بنیان گذار و انسجام دهنده پالیسی مصالحه ملی فعالانه با دیگر نیروهای سیاسی، ملی و دموکراتیک میکوشد این پالیسی انسانی را به پیش ببرند.... ما نمایندگان مردم افغانستان در لویه جرگه با آگاهی از تحول تاریخی که در کشور و در جهان به وقوع پیوسته و با در نظر داشت اساسات دین مقدس اسلام، حفظ و تقویه میراث جنبش قانون اساسی در کشور، احترام به منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر، این قانون اساسی را بتاريخ نهم قوس 1366 در 13 فصل و 149 ماده به تصویب رسانیدیم.»؛ چنانکه مصوبه بعد از توشیح داکتر نجیب به حیث رئیس جمهور افغانستان نافذ اعلام شد.

ماده اول تا ماده 12 فصل اول این قانون اساسی زیرعنوان "اساسات نظام سیاسی" حاکی از تحولاتی است که با تفکر قبلی حزب دموکراتیک خلق بسیار تفاوت دارد. در ماده اول آمده است: «جمهوری افغانستان یک دولت مستقل، متحد و غیرقابل تجزیه و دارای حاکمیت در سرتاسر ساحه آنست. حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به ملت تعلق دارد. مردم حاکمیت ملی را از طریق لویه جرگه، پارلمان ملی و شوراهای محلی تمثیل میکنند.»

دراین ماده کلمه "دموکراتیک" از نام رسمی دولت برداشته شد و به دولت "جمهوری افغانستان" میدل گردید. اصطلاح "دموکراتیک" در ادبیات حزبی معنی خاص از طرز تفکر و نوعی از وابستگی ایدئولوژیکی را با نظام شوروی افاده میکرد. حذف این کلمه ظاهراً برای توجیه این مطلب بکار رفته بود که گویا رژیم خود را از چنین وابستگی رها کرده است. علاوه بر نقش شورای انقلابی و دیگر سازمان های حزب دموکراتیک خلق که طی ده سال گذشته همه صلاحیت های تقنینی را درکشور در انحصار مطلق خود داشتند، پایان داد.

ماده دوم حکم میکرد که: «دین مقدس اسلام دین افغانستان است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون برخلاف اساسات دین مقدس اسلام و ارزشهای این قانون اساسی نافذ نمیگردد.»؛ درحالیکه قبلاً به ارزش های اسلامی کوچکترین وقعی گذاشته نمیشد و حتی بعضاً به تمسخر از آن یاد میکردند.

ماده سوم: «جمهوری افغانستان یک کشور غیر منسلک است که با هیچیک از بلاک های نظامی هم پیمان نیست و تأسیس پایگاه های نظامی خارجی را در داخل خاک خود اجازه نمیدهد.»؛ با ذکر این ماده چنین وانمود میگردد که گویا خروج قوای شوروی از افغانستان به استناد همین ماده شکل گرفته است که اینرا به اصطلاح عوام میگویند: "بینی خمیری"!

ماده چهارم: «دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یکی از وظایف اساسی دولت است. دولت امنیت و توانائی دفاعی کشور و تدارک تجهیزات قوای مسلح را تضمین میکند.»؛ سؤال در اینجاست که با موجودیت چنین ماده در قانون اساسی چگونه میتوان بر تأسیس و موجودیت قطعات

مسلح مشهور به "غندهای قومی" و نحوه فعالیت شان که اقوام افغانستان را یکی در برابر دیگر به جنگ وامیداشت، مهر تأیید گذاشت؟

ماده پنجم: «در جمهوری افغانستان احزاب سیاسی اجازه دارند، تشکیل شوند، برنامه های خود را ترتیب دهند، طوریکه اساسنامه ها و فعالیت های شان در تناقض با مندرجات این قانون اساسی و دیگر قوانین کشور نباشند. یک حزبیکه مطابق به مقیضیات قانونی تشکیل شده باشد، نمیتواند بدون دلایل قانونی منحل گردد.»؛ در عمل این ماده فقط برای تشکیل احزابی زمینه سازی کرد که باید هم‌نوا با حزب سر اقتدار میبودند. تشکیل همچو احزاب کوچک درحقیقت حیثیت نهال های کوچکی را داشتند که زیر سایه درخت بزرگ حزب دموکراتیک خلق (بعدها با تغییر نام به حزب "وطن" مسمی گردید)، تحت پوشش قرار میگرفتند.

ماده ششم: «"جبهه ملی جمهوری افغانستان" به حیثیت یک سازمان دارای قاعده وسیع سیاسی - اجتماعی، اتحاد احزاب، سازمانهای اجتماعی و اعضای انفرادی شامل کدرها را برای اشتراک در فعالیت های اجتماعی، سیاسی و امورمدنی را زیر یک برنامه مشترک باهم تنظیم میدارد.»؛ تشکیل "جبهه ملی" در واقع ادامه همان "جبهه ملی پدر وطن" بود که ببرک کارمل آنرا پس از رسیدن بقدرت تأسیس کرد. نجیب نیز به ادامه آن فقط با تغییر نام به تشکیل آن در قانون اساسی مشروعیت بخشید، درحالیکه این جبهه مثل جبهه پدروطن نتوانست موفق به جلب و جذب اقشار مختلف جامعه شود.

ماده هفتم: «اتحادیه های تجارتي و سازمانهای اجتماعی برطبق قانون در جمهوری افغانستان جواز تشکیل دارند. دولت برای تقویه نقش اتحادیه های تجارتي، کوپراتیف های دهقانی، جوانان، زنان و سائرسازمانهای اجتماعی درزمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حیات فرهنگی کشور مساعدت میکند و همکاری و روابط متقابل آنها را با اورگانهای دولتی تأمین میدارد.»

ماده هشتم: «پشتو و دری زبانهای رسمی در بین سائز زبانهای کشور اند.»

ماده نهم: «نشان دولتی جمهوری افغانستان متشکل است از یک آفتاب در حال طلوع در قسمت فوقانی، یک محراب بروی یک صفحه سبز در وسط، با خوشه های گندم در دوطرف و یک فیته سه رنگ سیاه، سرخ و سبز در قاعده آن»؛ در اینجا جادادن رنگ سبز در وسط و زدودن رنگ سرخ از نشان رسمی دولت، موجودیت محراب در وسط و فیته سه رنگ بیرق ملی درقاعده، نه تنها فاصله گرفتن از سمبولهای انقلاب را معنی میدهد، بلکه یکنوع گرایش بسوی سمبول های دینی و ملی محسوب میشود که از نشان قبلی کاملاً متمایز میگردد.

ماده دهم: «بیرق دولتی جمهوری افغانستان از سه رنگ سیاه، سرخ و سبز به اندازه های مساوی بطور افقی تشکیل شده و نشان دولتی در هر دو طرف بیرق در وسط جوار دسته کمی بالاتر قرار دارد. طول بیرق دو چند عرض آن میباشد.»؛ با این ترتیب بیرق رسمی از رنگ سرخ، به بیرق عنعنوی کشور یک تغییر دیگر سمبولیک و نشانه ای از برگشت به گذشته را به نمایش میگذارد.

ماده یازدهم: «پایتخت جمهوری افغانستان کابل است.»

ماده دوازدهم: «سرود ملی جمهوری افغانستان از طرف شورای ملی تصویب میگردد.»

فصل دوم قانون اساسی این دوره به اساسات نظام اقتصادی و اجتماعی، فصل سوم به حقوق شهروندان و افراد متبوعه کشور و فصل چهارم به لویه جرگه اختصاص یافته است. در این فصل لویه جرگه به حیث عالیترین مظهر اراده مردم تعریف شده و ترکیب اعضاء و وظایف آن مشخص گردیده است.

فصل پنجم مربوط به رئیس جمهور است که در راس دولت قرار دارد و قدرت خود را در قوای سه گانه دولت برطبق مواد مندرجه این قانون اساسی به منصفه اجراء میگذارد. به اساس ماده 72 رئیس جمهور از طرف لویه جرگه به اکثریت آراء برای هفت سال انتخاب میگردد که هیچکس نمیتواند بیش از دو دوره به این مقام انتخاب شود. رئیس جمهور در برابر لویه جرگه مسئول است لویه جرگه برای انتخاب رئیس جمهور باید سی روز قبل از بسر رسیدن موعد کاری رسمی رئیس جمهور موجود فرا خوانده شود. ماده 73 قانون اساسی حکم میکند که: یک تبعه مسلمان که سن 40 سالگی را تکمیل کرده و خودش و خانمش از والدین افغان متولد شده و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشند، حق دارد خود را به این مقام کاندید نماید. وظایف و صلاحیت های رئیس جمهور طی ماده 75 در 15 فقره گنجانیده شده است.

فصل ششم به شورای ملی اختصاص یافته که به حیث عالیترین مرجع تقنینی کشور از دو اتاق (خانه) تشکیل یافته: یکی مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) و دیگر سنا. فصل هفتم مربوط به قوه اجرائیه یعنی "شورای وزیران" (حکومت) است که در راس آن صدراعظم قرار دارد. صدراعظم که بوسیله رئیس جمهور معرفی میشود و پس از معرفی اعضاء کابینه و اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه و تائید رئیس جمهور به اجرای وظیفه مربوطه در امور داخلی و خارجی می پردازد. شورای وزراء نزد ولسی جرگه و رئیس جمهور مسئولیت دارد. فصل هشتم مشتمل بر موضوعات قوه قضائیه است و فصل نهم مختص به امور اداره خرنوالی است و به همین ترتیب فصول دهم، یازدهم و دوازدهم هر یک به موضوعات شورای قانون اساسی، شوراهای محلی و مباحث پالیسی خارجی و بالاخره فصل سیزدهم به احکام متفرقه اختصاص یافته اند. (با اعتدال چون نسخه درستی یا پشتوی این قانون اساسی در دسترس نبود، لذا متن فوق را از روی متن انگلیسی ترجمه کرده و اگر تفاوت های کوچک لفظی در آن به مشاهده برسد، ناشی از ترجمه است.)

در اینجا به یقین این سؤال در ذهن خطور میکند که چگونه رژیم با همچو تغییرات کلی تن داد و آنرا در قانون اساسی تسجیل نمود، درحالیکه نجیب در ارادتمندی و پیروی از اصول لنین و نظام سوسیالیستی شوروی بر خود می بالید، چنانکه در بیانیه خود در مسکو آنرا ابراز کرد؟ چطور ممکن است که او از باورها و اعتقادات خود که یک عمر در پی تحقق آن تلاش کرده بود و در زمانی ریاست خاد برای تحقق ارمانهای انقلابی خود تعدادی کثیر مردم بیچاره را از دم تیغ کشید و به ذرایع مختلف به قتل رسانید و یا به زندانها فرستاد، یکدم دست بکشد و به سمت معکوس آن رجوع کند؟ چرا او حاضر شد تا سمبول های افتخار حزب خود را از رنگ سرخ به سبز تبدیل نماید، بجای ستاره در نشان دولت محراب را جاگزین کند، بجای بیرق سرخ که روزی شهر را با آن رنگ مثل قوغ آتش ساخته بودند، به رنگ بیرق ملی مجدداً آراسته سازد، کلمه پرطمطراق "دموکراتیک" را که ورد زبان خورد و کلان حزبی ها بود و به آن افتخار میکردند، از نام دولت جمهوری بزداید، دین اسلام را دین افغانستان قبول کند و خودش در صف نمازگذاران قرار گیرد و در بیانیه های خود از آیات مبارکه و احادیث نبوی یاد کند، گوئی به دیانت اسلامی گرویده است؟ آیا چنین تحول فکری و عقیدوی به یکبارگی امکان دارد؟ یا اینکه باید گفت که برای رسیدن به اهداف

سیاسی، ماندن بقدرت و بقای رژیم، لباس دیگر به تن کرد و به چنین تظاهر پرداخت تا اعتماد مردم را جلب نماید؟ نجیب و امثال او دیگر شاخچه های نازک یک درخت نبودند که بهرطرف قابل انعطاف و تغییر باشند، بلکه آنها هریک به مثل تنه درخت در آمده و قابلیت انعطاف و تغییر را نداشتند، مگر آنکه تظاهر کنند و از روی ریاء و تفتین به چنین تغییرات تن دهند.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 9 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ